

## رویکردهای علم دینی در جهان کنونی با تأکید بر نسبت میان علم و دین

علی صحبت لو\*

محمدحسن میرزا محمدی\*\*

### چکیده

مقاله حاضر با هدف بررسی چالشها و فرصتهای علم دینی در جهان کنونی با تأکید بر نسبت میان علم و دین و با استفاده از روش تحلیل اسنادی انجام شده است. جامعه آماری، کلیه منابع و مراجع مرتبط با نسبت میان علم و دین به عنوان جامعه پژوهش حاضر محسوب شده، به علاوه در انجام پژوهش، نمونه گیری به عمل نیامده و کلیه منابع و مراجع موجود و در دسترس؛ اعم از کتب، مقالات و گزارشهای پژوهشی، مورد بررسی واقع شده است. ابزار پژوهش، فرمهای فیش برداری بوده است و داده‌های حاصل، مورد تجزیه و تحلیل کیفی قرار گرفته‌اند. برای این منظور، در ابتدای مقاله پس از مقدمه‌ای روش‌شناختی، ماهیت علم مورد نظر قرار گرفته و روایتهای مختلف آن از دیدگاههای متفاوت به بحث کشیده شده است. سپس سخن از ماهیت دین به میان آمده و با اشاره به تعاریف مختلفی در مورد دین، باور دینی و معرفت دینی از دیدگاه صاحب‌نظران، سعی در شناخت بهتر این امر شده است. همچنین نسبت میان علم و دین مورد توجه واقع شده و در نهایت، چالشها و فرصتهای علم دینی در جهان کنونی مورد توجه قرار گرفته و با طرح نظریات مختلف در این مورد، به چالشهای موجود در این عرصه اشاره شده است.

واژگان کلیدی: چالشها، فرصتها، علم دینی.

\* تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۰۳/۱۲ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۷/۰۵/۲۸

\*. کارشناس ارشد فلسفه تعلیم و تربیت، (نویسنده مسئول) آدرس: زنجان - اراضی پایین کوه - مجتمع آسمان - بلوک

۱۱ شرقی - واحد ۸ - نمابر: ۰۲۴۲۳۵۲۲۲۷۳، Email: alisohbatlo1982@yahoo.com

\*\* . دکترای فلسفه تعلیم و تربیت، استادیار دانشگاه شاهد تهران Email: mirzamohammadi@yahoo.com

### مقدمه

علم و دین به عنوان دو امر بسیار مهم و تأثیرگذار در زندگی انسان امروز مطرح هستند و آدمی لزوماً به گونه‌ای با این دو برخورد می‌کند. نظرات مختلفی در مواجهه با این دو امر از سوی افراد مختلف تا به حال بیان شده است. در یک نگاه، علم و دین اساساً آشتی‌ناپذیرند و در نگاه دیگر، آن دو را با هم کاری نیست و هیچ ارتباط، سنخیت و نسبتی میانشان وجود ندارد؛ چرا که هر یک به سؤالات متفاوت پاسخ می‌دهند. در دیدگاه دیگر، مکالمه و تأثیر متقابل بین آن دو وجود دارد و در دیدگاه آخر، دین از کار علمی حمایت می‌کند و آن را دامن می‌زند. اینکه ما پیرو کدام نظر باشیم و از کدام یک حمایت کنیم، تأثیر بسیاری بر نحوه زیستن ما در این جهان خواهد داشت. در این مقاله مباحث فوق بسط یافته، مورد بازنگری قرار خواهند گرفت.

### درآمدی بر روش‌شناختی مسئله

امروزه صحبت از ترمینولوژی و متدولوژی، از مبادی لازم برای ورود به هر مبحث علمی محسوب می‌شود. از این رو، بحث از چارچوبهای اصطلاحی و روشی در مسئله «نسبت علم و دین» و بیان مسائل جزئی که تحت این مسئله کلی قابل طرح می‌باشند، به نحوی ضروری می‌نماید. نکات زیر نماینده نحوه توجّه به این مهم می‌باشند:

الف) در وهله اول، توضیح و تعریف سه واژه «نسبت»، «علم»، «دین» و تعریف منطقی «نسبت» و «رابطه» و انواع آنها از اهمیت بالایی برخوردار است؛ تا آنجا که به هر اندازه هر مفهومی بسط‌تر باشد، صحبت از حدود و ثغور آن سخت‌تر خواهد شد. بنا بر این، پاسخ به پرسشهای مقدماتی نظیر پرسشهای ذیل برای ورود به بحث مذکور الزامی است:

منظور ما از «معرفت» چیست؟ انتظارات ما از دین و علم چیست؟ آیا دین در بر آوردن این انتظارات نقش حداقلی دارد یا حداکثری؟ زبان دین و علم را چه نوع زبانی می‌دانیم؟ معرفت تجربی به لحاظ ساختار گزاره‌هایش چگونه است؟ قطعیت و حقیقت در علم چیست و ملاک آن کدام است؟ حقیقت دین چیست؟ این حقیقت درون‌دینی است یا برون‌دینی؟ عقلانیت در علم چیست؟ (فرامرز قراملکی، ۱۳۸۱، ص ۱۷)

ب) در بررسی این مسئله باید توجّه داشت که بعضی از مسائل صرفاً به یک دانش خاص مربوط می‌شوند، اما بعضی دیگر مانند همین مسئله، دارای خاستگاههای متعددی از انواع دانشها

می‌باشند. در خصوص این مسئله می‌توان به دانشهای «معرفت‌شناسی»، «فلسفه علم»، «فلسفه دین»، «الهیات»، «روان‌شناسی» و «تاریخ» اشاره کرد. با توجه به این نکته، چند روشی بودن و میان‌رشته‌ای بودن این مسئله نیز آشکار می‌شود.

ج) از مفهوم «نسبت» می‌توان استفاده‌های زیادی کرد که با توجه به هر کدام، مسئله مرگب «نسبت علم و دین» را می‌توان به مسائل جزئی‌تری تقسیم کرد:

۱. نسبت به معنای مقایسه بین دو امر:

- مقایسه دو مفهوم کلی از حیث مصادیقشان یا دو مجموعه از حیث اعضایشان (نسبت اربعه)؛

- مقایسه دو قضیه (نسبت در قضا یا).

تجزیه مسئله مرگب «نسبت علم و دینی» بر اساس این معنا می‌تواند از جهات زیر در نظر گرفته

شود:

- خاستگاه و مبانی: علم و دین از حیث خاستگاه چه رابطه‌ای یا یکدیگر دارند؟

- قلمرو: قلمرو علم و قلمرو دین چه رابطه‌ای باهم دارند؟

- روش: نسبت روش علم و روش دین چیست؟

- زبان: زبان علم و زبان دین چه نسبتی باهم دارند؟

- عالمان و دینداران: رابطه بین عالم بودن و دیندار بودن چیست؟

۲. نسبت به معنای تأثیر و تأثر روشی بر هم و از هم؛ برای مثال، می‌توان به تأثیر و تأثر مستقیم

یا معکوس، با واسطه یا بی‌واسطه و ... اشاره کرد.

۳. نسبت به معنای مقایسه روشی از حیث شیء سوم؛ برای مثال، می‌توان علم و دین را از حیث

پاسخگویی به نیازهای بشری مقایسه کرد. (ظہیری، ۱۳۸۱، ص ۳۸)

### ماهیت علم

«علم» در فرهنگها، جهان‌بینی‌ها و نیز دورانهای مختلف تاریخی، تعاریف متعددی داشته است. افق

دید، پیش‌فرضها، کاربردها و نظامهای ارزشی، از جمله مسائلی هستند که در این تعریف تأثیرگذار

بوده‌اند. امروزه این عبارت در دو معنای متفاوت به کار برده می‌شود که غفلت از آنها، اغلب به

مغالطاتی انجامیده است.

## رویکردهای علم دینی در جهان کنونی با تأکید بر نسبت میان علم و دین ❖ ۱۲۱

۱. معنای اصلی و نخستین آن به طور عام و کلی: دانستن در برابر ندانستن، که معادل واژه Knowledge در زبان انگلیسی می‌باشد.
  ۲. معنای خاص آن: دانستی‌هایی که بر تجربه مستقیم حسی مبتنی هستند، که معادل واژه Science در زبان انگلیسی می‌باشد. (سروش، ۱۳۷۶، ص ۵)
- در این نوشتار و به طور کلی در مبحث «نسبت علم و دین»، منظور از «علم» معنای خاص آن است.
- با نگاهی جامع به دگرگونی‌های علم‌شناسی در تاریخ تفکرات غرب، می‌توان سه مرحله را از یکدیگر متمایز کرد:

### الف) روایت ماقبل اثبات‌گرا

در ازمنه ماقبل دروان رنسانس، همان‌گونه که تفلسف و تفکر پیرامون چیستی جهان و هستی‌شناسی می‌چرخید و آمال و غایات اداره فیلسوفان، پی بردن به شناخت و فهم طبیعت بود، علم نیز به تأسی از مادر خویش، خبر گرفتن از مقتضیات طبایع اشیا را مد نظر قرار داده بود.

در این روایت، علم مجموعه‌ای از قضایای ثابت شده و گرد آمده بر حول محور (موضوع) خاصی است. روش علمی همان شیوه استقرایی - قیاسی ارسطویی است؛ یعنی پیشروی و ارتقا از مشاهدات به اصول کلی و بازگشت به مشاهدات از طریق همان اصول و کار عالم، تعریف و تفسیر جهان است نه تغییر آن. (آرتوربرت، ۱۳۸۰، ص ۲۰)

علم ارسطویی با قوانین طبیعت کاری ندارد و در عوض، همه جا از ناظم عالم یا خواص و اعراض اوصاف اشیا سخن می‌رود.

«علم ارسطویی جوهراً یک علم محافظه‌کار (بی‌ابداع)، غیر کمی، غیر تئوریک، غایت‌گرا، اثبات‌گرا، ذات‌گرا، کل‌گرا و عاجز از پیش‌بینی بود و دائماً میان دو منطقه ظواهر و طبایع در حرکت بود و منطقه واسطه‌ای نمی‌شناخت». (همان، ص ۲۲)

در این دوره، استقرائری<sup>۱</sup> با ارسطویان آغاز و به مدد اکتشافات و تفکرات عالمان جدید (کپرنیک، کپلر و گالیله) از خطا پیراسته و با فعالیتهای بیکن، تثبیت و تکمیل شد.

---

1. Intuitivism

هر چند بیکن چارچوب اصلی نظریه استقرایی - قیاسی ارسطو را در باب شیوه علمی پذیرفته بود، لیکن وی به سختی به طریق به کار بسته شدنش منتقد بود تا اینکه خود شیوه نوینی را به نام «ارغنون جدید» پایه گذاری کرد.

پس از آن نوبت نیوتن بود تا روش تحلیل و تألیف (تجزیه و ترکیب) را مبتنی بر اصول متعارفه خود بنیان نهد و این گونه بود که علم با تبعات عالمان و دانشمندان، فربه و فربه تر شد تا در قرون اخیر مهم ترین رویکرد (و صد البته ظاهری ترین آنها)؛ یعنی همان اثبات گرایی، خودنمایی کرد.

### ب) روایت اثبات گرا

رسانس فرزند خود را زاییده بود و نگاه انسان تغییر کرده بود. این نگاه با دکارت و بیکن و پیروان عقلگرا و تجربه گرای ایشان حاصل شده بود تا در نهایت به دست هیوم و لاک و انقلابی که به دست تأثیر گذارترین اندیشمندان قرون اخیر در معرفت بشری رخ داد، مسیر حرکت فکری بشر را تغییر دهد.

«باری رواج و چیرگی نسبتهای عرضی و ریاضی بر علم تجربی و فحوص از قوانین طبیعت و ترک تعاریف و تصور کاوی و غلبه هنرمند بر تکنیک و در رسیدن تئوریها و مدل‌های علمی و رشد معرفت شناسی و در گرفتن نزاع ژرف و دامن گستر میان عالمان طبیعت و عالمان شریعت، همه نوید در رسیدن «علم شناسی» تازه ای را می داد. چنین بود که علم شناسی جدید و در صدر آن پوزیتیویسم متولد شد.» (آرتوربرت، ۱۳۸۰، ص ۳۵)

علم شناسی اثبات گرا توسط آگوست کنت (اندیشمند فرانسوی قرن نوزدهم) پایه گذاری شد. او که روش علمی را مبتنی بر مشاهده می دانست، خواهان گستراندن و اشاعه این شیوه حتی در علوم انسانی بود.

پوزیتیویستهای منطقی با تاسی بر خلف ظاهرگرای خویش، موج بزرگ ضد متافیزیکی ای در فلسفه و تاریخ نگاری علم بر پا کردند. آنان با فخر و سرفرازی تمام، مرگ مابعدالطبیعه را اعلام می کردند و مدعیات متافیزیکی فیلسوفان را نه باطل، بلکه یاوه می انگاشتند و در پی بنا نهادن علمی بودند که پیراسته از آرای غیر علمی و غیر مسبوق به هر گونه دیدگاه متافیزیکی و منطبق بر تجربه

رویکردهای علم دینی در جهان کنونی با تأکید بر نسبت میان علم و دین ♦ ۱۲۳

و مشاهده مضبوط حسّی و بیرونی و مشتمل بر قوانین اثبات‌پذیر تجربی و فارغ از غور در طبایع نهان اشیا باشد. (همان)

باقری چهار ویژگی اساسی در نگاه اثبات‌گرایان را این گونه می‌شمارد:

۱. انفکاک علم و متافیزیک؛
۲. انفکاک مشاهده و نظریه (و تقدّم مشاهده بر نظریه)؛
۳. انفکاک امر واقع و ارزش؛
۴. انفکاک حوزه‌های کشف و داوری در علم. (باقری، ۱۳۷۴، ص ۶)

### ج) روایت مابعد اثبات‌گرا

داستان علم‌شناسی با نگاه اثبات‌گرایان پایان نیافت، بلکه نقدهای خانه برانداز از دل همان جمع دوستانه سر بر نهاد. تأملات ویتگنشتاین<sup>۱</sup> و پوپر<sup>۲</sup> آغاز تلاشی بود تا این کودک از خانه گریخته را به آغوش مادر (متافیزیک) باز گرداند.

این دوره را به دو قسمت کلی تقسیم کرده‌اند: نخست، فعالیت‌های پوپر، لاکاتوس<sup>۳</sup> و همفکرانشان که به اوج رساننده و پایان رساننده اثبات‌گرایی خوانده می‌شوند و دیگری، فعالیت‌های اندیشمندانی مانند تامس کوهن و پل فایرابند<sup>۴</sup> و برخی دیگر که با ظهور کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» کوهن آغاز شد.

در آثار پوپر و لاکاتوس، اعتقاد و التزام به دو روش و منطق و توصیه‌های روشمندان به عالمان و پرهیز از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی عالمان، به خوبی آشکار است.

پوپر در عین اعتقاد به تمایز علم و متافیزیک، منکر آن نیست که متافیزیک می‌تواند منبع مؤثری برای فرایند کشف علمی باشد، بلکه بر آن است که بدون چنین ابهامی، اکتشاف علمی شدنی نیست. او از «متافیزیک اثر آفرین»<sup>۵</sup> صحبت می‌کند و معیار علمی بودن را به جای اثبات‌پذیری، ابطال‌پذیری می‌داند. با ظهور لاکاتوس، گرایش بیشتر به تاریخ علم و بازسازی عقلانی آن سوق می‌یابد. وی جایگاه کانونی گزاره‌های متافیزیکی را نه تنها در علوم انسانی بلکه

---

1. Wittgenstein  
2. k. R. Popper  
3. Imre Lakatos  
4. Paul Feyerabend  
5. Influential Metaphysics

(همچون پوپر) حتی در علوم طبیعی نیز نشان می‌دهد. او علم را در قالب «برنامه‌های پژوهشی» می‌نگرد و از درهم تنیدگی علم و متافیزیک در حد اعلا صحبت می‌کند. (آرتوربرت، ۱۳۸۰، ص ۱) با ظهور نظریات کوهن «نسبیت بر فلسفه علم به طور کامل سایه می‌گسترده و رفتار جمعی عالمان در عرصه تاریخ، موضوع تحقیق فیلسوف علم قرار می‌گیرد و فلسفه علم تاریخی-توصیفی به جای فلسفه علم منطقی - دستوری می‌نشیند و ادوار مختلف علم از یکدیگر تمایز ذاتی و قیاس‌ناپذیر می‌یابند و دیگر پرتوی از عینیت در علم نمی‌تابد و راه بر تشخیص تکامل در علم بسته می‌شود و معقول و منطقی شمردن مسیر علم به کلی غیر معقول و غیر منطقی می‌نماید... و عالمان نه چون کاوشگران آگاه، بلکه چون غافلان مقلد تصویر می‌شوند». (آرتوربرت، ۱۳۸۰، ص ۴۸)

این نسبیت تا جایی ادامه پیدا می‌کند که فایراند می‌گوید: در علم «همه چیز ممکن است»<sup>۱</sup>. او در اثر معروف خود «بر ضد روش»، اعتقاد خود را در مورد رشد علم این گونه ابراز می‌کند: «هر امری جایز است و قاعده خاصی وجود ندارد و نشانه علم، تکثیر و زاد و ولد سریع نظریه‌هاست». (به نقل از: لازی<sup>۲</sup>، ۱۳۶۲، ص ۲۶۷)

باقری ویژگی‌های اساسی این روایت را چنین بیان می‌کند:

۱. در هم تنیدگی علم و متافیزیک؛
۲. تأثیر آفرینی متافیزیک بر عمل؛
۳. در هم تنیدگی علم و ارزش؛
۴. در هم تنیدگی مشاهده و نظریه؛
۵. عدم تعیین نظریه توسط مشاهده و آزمون؛
۶. پیشرفت علم از طریق رقابت نظریه‌ها و الگوهای علمی؛
۷. تأثیر علم بر متافیزیک. (باقری، ۱۳۷۴، ص ۸)

### ماهیت دین

به رغم تلاشهای بسیار دین‌پژوهان در سده‌های اخیر، به دلیل تنوع ادیان و کثیرالاضلاع بودن دین، این عبارت هنوز از تعریف واحدی برخوردار نیست و بالغ بر ده‌ها تعریف گوناگون که می‌توان آنها را در طبقات زیر گنجانده، ارائه شده است.

---

1. goes Any thing  
2. J. Lazy

۱. تعاریف عام؛

۲. تعاریف روان‌شناختی؛

۳. تعاریف جامعه‌شناختی؛

۴. تعاریف غایت‌گراانه؛

۵. تعاریف اخلاق‌گرایانه. (جعفری، ۱۳۷۸)

در تاریخ الهیات غرب حداقل دو نوع رویکرد کلی نسبت به دین و چیستی آن وجود داشته است. رویکرد اول که از آن به «رویکرد گزاره‌ای» یا «عقل‌گرایانه» تعبیر می‌شود، دین را مجموعه‌ای از اعتقادات می‌داند که نقش انسان در اینجا تنها تسلیم و رضا در مقابل اراده و خواست الهی است. در رویکرد دوم که از آن می‌توان به رویکرد «احساسی - عاطفی» یا «شهود گرایانه» تعبیر کرد، تجربه دینی اساس و بنیاد دین است.

تعاریف اندیشمندان سده‌های اخیر مانند شلایر ماخر<sup>۱</sup>، ویلیام جیمز<sup>۲</sup> و... نماینده‌های این رویکرد می‌باشند.

با توجه به این دو نگاه، فلسفه‌های دینی متفاوتی بنیان نهاده شده‌اند. در یکی، با استفاده از ادگه و براهین سعی در توجیه عقلانی معرفت‌های دینی است و در دیگری، مبحث ایمان مد نظر واقع شده است. لذا اولی، قابل تعاطی و تعامل است، ولی دومی، امری شخصی و درونی می‌گردد. البته هستند اشخاصی که نگاهی جامع را در تعریف خود از دین لحاظ کرده‌اند. تعریف اسمارت<sup>۳</sup> از این گونه است: «دین شش خصیصه یا بعد کل دارد بدین قرار: شعایی، اسطوره‌ای، اخلاقی، اعتقادی، تجربی و اجتماعی». (به نقل از: پترسون<sup>۴</sup>، ۱۳۷۶، ص ۲۰)

در ادامه به بررسی دو اصطلاح در قاموس معرفت‌شناسی دینی می‌پردازیم:

۱. **باور دینی**: به معنای پذیرش و اعتراضی است که ذهن انسان نسبت به گزاره‌ای دینی دارد. باور دینی غیر از معرفت دینی است و با توجه به تعریف سه بخشی معرفت که عبارت است از: «باور صادق موجه»؛ در باور دینی، دو عنصر صدق و توجیه مداخلیت ندارد. برخی از آن به عقیده یا اعتقاد دینی نیز نام برده‌اند. (فعالی، ۱۳۷۷، ص ۱۶)

---

1. S. Maker  
2. W. Jims  
3. N. Smart  
4. Peterson



۲. **معرفت دینی:** یعنی معرفت به دین و از دین؛ معرفتی است درباره دین و برانگیخته از دین. منابع دین، کتاب، سنت و عقل است تا علم دین با غور در آنها به استخراج این معرفت پردازد. بنابراین، معرفت دینی همان باور دینی صادق و موجه می‌باشد. (همان)

اما مسئله‌ای که در اینجا چالشها و مناقشات بسیاری ایجاد کرده، ویژگی‌ها و خصوصیات معرفت دینی است که نظریات گوناگونی نیز در مورد آن ارائه شده است.

برخی دین را حاوی همه حقایق هستی و پاسخ‌دهنده به همه نیازهای آدمی دانسته و انسان را در دستیابی به این معارف توانا می‌دانند. به بیان دیگر؛ با اشاره به دو کتاب تکوین (جهان آفرینش) و تشریح (دین) که یکی ترجمان دیگری است، خداوند را آفریننده هر دو دانسته و آن گاه به وحدت قلمرو علم و معرفت دینی رأی می‌دهند.

برخی دیگر با تفکیک مقام تعریف و مقام تحقیق در هر معرفتی و بر مبنای کل‌گرایی و کثرت‌گرایی معرفت‌شناختی، به قبض و بسط تمامی معارف از جمله معرفت دینی رأی می‌دهند.

عده‌ای نیز با بشری توصیف کردن معرفت دینی، به آن خاصیت هرمنوتیکی می‌دهند و از ترابط وسیع و فراگیر میان معارف دینی و غیر دینی و حتی تأثیرپذیری معرفت دینی از انتظارات و پیشینه‌های ذهنی عارفان دینی سخن می‌گویند.

بعضی هم با نقد و بررسی و اصلاح و تکمیل نظرات قبل، به «نظریه گزیده‌گویی» در معرفت دینی روی می‌آورند. (باقری، ۱۳۷۴ص ۱۲)

- ویژگی‌های معرفت دینی چنین ذکر شده‌اند:
- متعلق معرفت دینی، دین (در یک دیدگاه) و متعلق معارف علمی، طبیعت است.
  - از لحاظ روش، معرفت دینی چند روشی است؛ یعنی با توجه به نوع گزاره‌های دینی از روشهای متعدد عقلانی، تاریخی، شهودی، تعبّدی و تجربی استفاده می‌شود، ولی در معرفت علمی (تجربی) روش همانا تجربه و مشاهده است (تجربه همگانی عینی قابل تکرار). بنابراین، از حیث روش‌شناختی، معرفت دینی اعم از معرفت علمی (تجربی) است.
  - مسائل دینی به طور عمده در حوزه هویت متشخص انسان مطرح می‌شوند نه محدوده غیر شخصی و مستقل از انسان که خاص پژوهشهای علمی است.

رویکردهای علم دینی در جهان کنونی با تأکید بر نسبت میان علم و دین ♦ ۱۲۷

- امور دینی به غایت نظر دارد، اما علم از زمان گالیله به بعد، مسئله غایت‌شناختی<sup>۱</sup> جای خود را به تبیین توصیفی<sup>۲</sup> داد.

- معارف دینی هم جنبه توصیفی دارند و هم جنبه توصیه‌ای، اما معارف علمی فقط توصیفی‌اند. (فعالی، ۱۳۷۷، ص ۱۶)

### نسبت علم و دین

**نگاهی تاریخی:** در تفکر سنتی<sup>۳</sup> ما قبل رنسانس، جهان نظامی سلسله‌مراتبی و تشکیکی داشت که در رأس هرم آن، امر مطلق قرار می‌گرفت تا بقیه مراتب روزی خوار هستی آن باشند. انسان نیز به تبع این تفسیر، در مراتب بود و از ابعادی به وسعت همان هرم برخوردار بود؛ «از خاک تا افلاک». لذا تمام قوای ادراک او صرف فهم قصد و غایب آن امر مطلق در آفرینش این نظام می‌شد و مقصود اصلی علم در درک و دریافت معنایی بود که هر جزء در ارتباط با کل و در درجه اول با خدا (امر مطلق) داشت؛ یعنی همان که مقصود و خواسته الهیات بود.

عالم، مسئول تبیین و چرایی پدیده‌ها نبود؛ چرا که خود خداوند دلیل و مبین آنها بود و وی فقط وظیفه داشت در جهت فهم و تفسیر رفتار الهی سعی و تلاش کند. بنابر این، علم و عالمان در کنار الهیات، صمیمانه تعامل داشتند.

اما در عصر رنسانس، این علم جدید بود که با چرخش خود از جستجوی غایبات به تبیین و توصیف پدیده‌ها پرداخت و چالشهایی را فرا روی تعالیم سنتی آباء الهیات به وجود آورد تا سرانجام به نوعی شکاکیت در مورد دعاوی معرفت منجر شد.

دانشمندان عصر رنسانس (کپرنیک<sup>۴</sup>، کپلر<sup>۵</sup>) دیگر از چرایی‌ها سؤال نمی‌کردند، بلکه تمامی تلاش خود را معطوف به فهم چگونگی پدیده‌ها کرده بودند تا اینکه بالاخره کنجکاوی آنها منجر به کشف و دریافت تناقضاتی شد که سالیان متمادی از الهیات به ارث داشتند. این اتفاقات، سرمنشأ موضع‌گیری‌های مختلفی در ارتباط با نسبت علم و دین شد.

---

1. Teleological Explanation  
2. Descriptive Explanation  
3. Traditional  
4. Copernican  
5. J. Capler

در افراطی‌ترین صورت، عده‌ای کم‌خرد که هنوز تفاوت «دین» و «معرفت دینی» را در نیافته بودند، رأی بر تناقض آمیز بودن تمامی آموزه‌های دینی دادند و علم را به خدایی برگزیدند. عده‌ای دیگر (مانند گالیه) که پایبندی بیشتری به اعتقادات مذهبی خود داشتند، سعی در جدا انگاشتن قلمرو علم و دین و البته جانبداری از اولی و اصلاح دومی داشتند. البته این امر نیز نمی‌توانست محافظه‌کاران دینی را ارضا کند تا اینکه محاکمه گالیه به نهایت رسیدن تاب و تحمّل ایشان را به نمایش گذاشت و سرچشمه و عامل مهم جدایی تدریجی علم و دین (البته در حوزه مسیحیت) شد. «او به جرم تعلیم امور باطل، گناهکار شناخته شده، وی را وادار کردند از عقایدش دست بشوید و در طول هشت سال باقی‌مانده عمرش او را در خانه‌ای بازداشت کردند» (پترسون، ۱۳۷۶، ص ۳۵۹)

در نهایت، برخی دیگر به جای اصلاح و جایگزینی گزاره‌های دینی، سعی در توجیه و علمی کردن معارف دینی و بنیان نهادن رویکردهای جدیدتر در نگاه به دین داشتند.

به طور عمده در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی، میان علمای مسیحی و دانشمندان علوم تجربی تعارضهایی صورت پذیرفت که ناشی از عوامل و زمینه‌های ذیل بود:

۱. زمینه‌های روان‌شناختی؛ مانند برخورد‌های متعصبانه، سوء ظن دو طرف نسبت به هم و تحقیر و تکفیر یکدیگر.

۲. زمینه‌های جامعه‌شناختی؛ مانند قدرت‌طلبی عناصر علم و دین، فقدان جو سالم علمی برای بیان نظرها و انتقادهای منصفانه.

۳. زمینه‌های موجود در کشیشان مسیحی؛ شامل عدم آشنایی کشیشان با پیشرفتهای علوم تجربی و هدفهای اصیل دین، برداشتهای شخصی از دین، پذیرش نظریه‌های علمی به عنوان بخشی از دین و... .

۴. علل و زمینه‌های موجود در دانشمندان علوم تجربی؛ شامل عدم آشنایی با حقایق دین، قطعی پنداشتن نظریه‌های علمی و اصرار در تحمیل آنها بر دین و... .

۵. نارسایی‌های موجود در حوزه‌های پژوهش علم و دین؛ مانند عدم تمایز قلمرو علم و دین، راهیابی خرافه در دین و ضعف دستگاه فلسفی غرب. (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۱ص ۴۱)

و این گونه بود که تفکرات مدرن در عصر روشنگری با محوریت و موضوعیت فاعل شناسا متولد شد و رویکردهای متفاوت دیگری را در نسبت علم و دین پدید آورد.

## رویکردهای علم دینی در جهان کنونی با تأکید بر نسبت میان علم و دین ♦ ۱۲۹

«در قرنهای هیجدهم و نوزدهم میلادی تکیه بر عقل انسانی و اعراض از دین، بیشتر و بیشتر تقویت شد تا جایی که لاپلاس<sup>۱</sup> ادعا کرد منظومه شمسی پایدار است و بقای آن نیازی به دخالت خداوند ندارد و وقتی ناپلئون از لاپلاس پرسید که چرا در کتابش از خداوند یاد نکرده است، وی در جواب گفت: عالی جناب، من به این فرض نیازی ندارم.» (گلشنی، ۱۳۸۲، ص ۹۱)

توفیقای روزافزون علم در این قرنها بالاخره باعث حاکمیت علم در انتهای قرن نوزدهم شد؛ تا جایی که «گفتند وقتی با علم تجربی می‌توان همه مسائل بشر را حل کرد، چه نیازی به دین هست؟ گفتند که همه چیز را باید با پیمانۀ علم تجربی سنجید و روش این علوم را به سایر حوزه‌ها تعمیم داد... و گفتند که این تنها روش ثمربخش در تعقیب دانش است... و گفتند که همه پدیده‌ها در نهایت با قوانین فیزیک تبیین می‌شوند.» (همان)

نظریۀ تکامل داروین در زیست‌شناسی (و به تبع آن اخلاق تکاملی)، توصیفات زمین‌شناختی لامارک<sup>۲</sup>، قوانین ژنتیکی مندل، تحقیقات روان‌شناختی و عصب‌شناختی از جمله نظریات روانکاوانۀ فروید، تفاسیر مادی‌گرایانه مارکسیستی، نظریات جدید در فیزیک (مانند نسبت انیشتین و فیزیک کوانتوم) و... در راستای نهضتی که در ابتدای آن افرادی مانند نیوتن و برخی دیگر از فیزیکدانان قرار داشتند، گرچه با انگیزه‌هایی معرفت‌طلبانه صورت گرفت و به وجود آمد، لیکن انگیزه‌های آن مانع بروز مسائل جدید و جدی در رابطه بین علم و دین نگشت؛ تا آنجا که برخی، نقطه آغاز اختلاف جدی بین علم و دین را قرن نوزدهم می‌دانند.

در این بین، دین‌مداران نیز آسوده نشستند و به گونه‌های مختلف به مقابله برخاستند. بعضی از در دوستی و مصالحه برآمدند و برخی دیگر به نفی و مبارزه پرداختند.

در قرن بیستم که عمدتاً صحنه حضور مکاتب فلسفی (پوزیتیویسم، تحلیل زبانی، آگزیستانسیالیسم) و دو رویکرد الهیاتی (سخت‌گیشی نوین و اعتدال‌گروی یا لیبرالیسم کلامی) می‌باشد، کشاکش همچنان ادامه دارد. اکثر مکاتب این دوره از منظرهای متفاوتی قائل به تمایز حوزه‌های علم و دین می‌باشند. آنها موضوع، روش و غایت دین و معرفت دینی را از موضوع، روش و غایت علم و معارف علمی جدا می‌کنند و هر یک در این موارد سخنی دارند. بعضی، غایت دین را آماده‌سازی شخص برای مواجهه با خداوند و غایت علم را شناخت الگوهای حاکم

---

1. Lapel as  
2. Lamarck

بر جهان تجربی می‌دانند. بعضی دیگر، معرفت علمی را غیر شخصی و عینی دانسته و موضوع آن را، اشیای مادی و نقش و کارکرد آنها می‌دانند؛ در صورتی که معرفت دینی را معرفتی عمیقاً شخصی و ذهنی دانسته و موضوع دین را واقعیت‌های شخصی و اخلاقی می‌دانند. پوزیتیویست‌ها نیز معتقد بودند که خصیصه متمیز نظریه‌های علمی عبارت است از آزمون‌پذیری همگانی و تجربی. لذا علم را تنها روش عینی و معقول برای کسب معرفت انگاشته و دین را به لحاظ معرفتی فاقد معنا و غیر قابل اعتنا می‌دانستند. البته بعضی دیدگاه‌ها نیز مانند مانند فلسفه پویشی، بر خلاف اعتقاد رقیبان خود، بر وحدت ارگانیک و ارتباط وثیق علم و دین تأکید می‌کرد. (پترسون، ۱۳۷۶، ص ۳۶۰)

### صورت‌های مختلف علم دینی

۱. برخی معتقدند هرگونه اخباری که در متون دینی معتبر نسبت به امور واقع شده است، از آنجا که آگاهی نسبت به واقع است، علم می‌باشد و می‌تواند در زمره مجموعه گزاره‌های یک منظومه معرفتی قرار گیرد و همچون دیگر گزاره‌های آن منظومه، معتبر قلمداد شود. این اعتبار، مستند به وحیانی بودن منبع این آگاهی است و نیازی به توجیه از طریق روش‌های دیگر ندارد.
۲. برخی معتقدند گزاره‌های دینی که می‌توانند جایگزین مبادی مابعدالطبیعی علوم شوند، از دین اخذ شده، پایه پژوهش‌های تجربی قرار داده می‌شوند.
۳. همچنین می‌توان گزاره‌های دینی را به تناسب مضمونی که دارند به عنوان فرضیه در نظر گرفت و آن‌گاه آنها را آزمود و در صورت تأیید تجربی، به عنوان قانون یا نظریه علمی تجربی پذیرفت.
۴. می‌توان اهداف کلی و نگرش‌های بنیادین دینی را در تأسیس و راهبری علوم دخالت داد و از جهت گیری علوم به سمت و سوی نگرش غیر دینی به عالم جلوگیری کرد.
۵. می‌توان گزاره‌های علمی را به دین عرضه کرد و مواردی که دین تأیید نمی‌کند، کنار گذاشت.
۶. برخی از آموزه‌های دین می‌توانند به منزله یافته‌های بنیادین تلقی شوند و با استفاده از روش‌های معمول در اصول فقه و فقه، لوازم آن سنجیده شود و به این ترتیب، بر پایه آن اصول علم دینی گسترده شود. (فتحعلیخانی، ۱۳۷۷، ص ۷۴)

## رویکردهای علم دینی در جهان کنونی با تأکید بر نسبت میان علم و دین ♦ ۱۳۱

نخستین صورت از صور ششگانه «علم دینی»، علم غیر تجربی است. این صورت برای دین و علم، قلمروهای مشترکی می‌شناسد و زبان دین را زبانی ناظر به واقع<sup>۱</sup> می‌داند. روش پژوهش در این «علم دینی»، روشی دوگانه است؛ زیرا مبدأ اعتبار گزاره‌های این علم می‌تواند «دین» باشد و می‌تواند «تجربه» باشد.

بهره‌تصور دوم علم دینی از «دین»، به گستردگی تصور اول نیست. قلمرو دین از نگاه این «علم دینی»، می‌تواند همچون صورت اول باشد و می‌تواند قائل به خارج بودن موضوعات علوم از قلمرو دین باشد. در خصوص زبان دین، همچون صورت نخست، قائل به ساختاری بودن زبان دین است.

صورت سوم علم دینی درباره قلمرو دین و زبان دین با صورت نخست همداستان است، ولی بهره علم دینی از دین را تنها در مقام کشف<sup>۲</sup> می‌داند. در نتیجه، «علم دینی» در این معنا علمی تجربی خواهد بود.

صورت چهارم با دیدگاههای متفاوت درباره قلمرو دین و زبان دین سازگار است و روش تجربی را در خود می‌پذیرد.

صورت پنجم مواضع دین‌شناسانه مشترکی با صورت اول و سوم دارد، ولی محصول علم دینی را در نهایت محصولی تجربی می‌داند؛ زیرا نقش دین در این صورت نقش سلبی است و نتایج پژوهشی آن مستقیماً از دین بهره‌ای ندارد.

در ادامه این نوشته می‌کوشیم با بررسی این صورت، از صورت سوم تقریر تازه‌ای را عرضه کنیم.

**نظریات مختلف در مورد نسبت علم و دین**  
باربور<sup>۳</sup> از نظر تاریخی - منطقی چهار نسبت را که بین علم و دین وجود دارد چنین مطرح می‌کند: تضاد، استقلال، هم‌سخنی و همبستگی. وضعیت تضاد این است که تضادهای حل‌نشده‌ای بین علم و دین وجود دارد. این وضعیت در طرف علم به واسطه کسانی که مدعی‌اند متد علمی تنها راه قابل اطمینان در حصول دانش واقعی و درست است، بیان شده است (کارل ساگان، جاکویس منود

---

1- Cognitive  
2- Context of Discovery  
3. Ian G Barbour

و ای. او ویلسون) و دین به حوزه افسانه و شعر تعلق دارد. در طرف دین، وضعیت تضاد توسط نص گرایان کتاب مقدس حمایت شده است. کسانی که معتقدند محتوای تحت‌اللفظی عبارات متون مقدس درباره جهان طبیعی و بسیاری از این گونه عبارات با ادعاهایی که علم مدرن درباره طبیعت ساخته، همخوانی ندارند و ناسازگارند. باربور استدلال می‌آورد که این دو گروه در انتخاب بین علم و دین، برهانهای نادرستی اقامه می‌کنند. وضعیت استقلال که خواستار اجتناب از تضادهاست، مدعی است که متعلقات علم و دین در حوزه‌های کاملاً متمایزی قرار داشته و متدهایشان نیز متفاوت است. بنابر این، تضاد بین علم و دین اصولاً غیر ممکن است. وضعیت هم‌سخنی معتقد است که غالباً مشابهت‌های متدلوژیکی بین علم و دین و تقریباً ادعاهایی راجع به واقعیت وجود دارد. چهارمین وضعیت، وضعیت همبستگی است که معتقد است بین علم و دین حضور چند نوع عنصر پیوندی ممکن است. (شوقمند، ۱۳۷۸، ص ۱۳۴)

به طور خلاصه، دست کم چهار راه مختلف وجود دارد که به وسیله آنها علم و دین می‌توانند با هم مربوط باشند. در این قسمت هر یک از این روشها را به اجماع توضیح خواهیم داد.

۱. تعارض<sup>۱</sup>: اعتقاد به اینکه علم و دین اساساً آشتی ناپذیرند.
۲. تمایز<sup>۲</sup>: این ادعا که هیچ تعارض واقعی نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ زیرا علم و دین هر کدام به سؤالاتی کاملاً متفاوت پاسخ می‌دهند.
۳. تلاقی<sup>۳</sup>: رویکردی که به دنبال مکالمه، تأثیر متقابل و هماهنگی ممکن بین علم و دین است. به خصوص به دنبال راههایی است که در آنها علم به شناخت دینی و کلامی شکل می‌دهد.
۴. تأیید<sup>۴</sup>: این دیدگاه تا حدودی ساکت‌تر، ولی بسیار مهم، راههایی را مورد تأکید قرار می‌دهد که در آنها دین از کار علمی محض حمایت می‌کند و آن را دامن می‌زند. (هات، ۱۳۸۲، ص ۴۰)

## ۱. دیدگاه تعارض

نگاهی به تاریخ روابط علم و دین نشان می‌دهد که یکی از نظریات جنجال‌آفرین در ارتباط با نسبت بین علم و دین، قول به ناسازگاری و تعارض بین این دو امر است.

---

1. Conflict  
2. Contrast  
3. Contact  
4. Confirmation  
5. J.F. Hot

## رویکردهای علم دینی در جهان کنونی با تأکید بر نسبت میان علم و دین ❖ ۱۳۳

این مسئله به این معناست که نتایج و دستاوردهای علوم بشری با دستاوردها و گزاره‌های دینی و فرآورده‌های وحیانی، ناسازگار و غیر قابل جمعند؛ یعنی ما نمی‌توانیم به صدق هر دو نظر ملتزم باشیم. این غیر قابل جمع بودن از لحاظ منطقی می‌تواند به خاطر «تضاد»، «تناقض» یا «تقابل و تنافی» آن دو امر باشد (که هر یک برای خود تعریف معینی دارد).

مسئله تعارض علم و دین سابقه‌ای بلند از قرون وسطای مسیحی تا دروان اخیر که عرصه تاخت و تاز نظریات مختلف بوده است دارد. این مسئله به خصوص در سده‌های اخیر با گسترش حیرت‌انگیز علوم نوین در حیطه‌های فیزیک، زیست‌شناسی، زمین‌شناسی و علوم انسانی و اجتماعی، از عمده مسائل مطرح در حوزه فلسفه‌های مضاف مانند فلسفه دین و فلسفه علم و الهیات نوین بوده است.

شدت این منازعات تا جایی بوده است که بعضی به صراحت، علم و دین را دشمن یکدیگر دانسته و برخی دیگر، دین را سدّی برای پیشرفت علم قلمداد کرده‌اند. البته این افراط‌گری‌ها، تفریط‌هایی را نیز از سوی دیگر به دنبال داشته است.

لازم به ذکر است که یک متدین هر چند از لحاظ ظاهری تحت تأثیر این اختلافات قرار می‌گیرد، لیکن در باطن و حقیقت امر چون علم و دین را از دو سو به قول و فعل خداوند جهانیان منسوب می‌کند، نقض فهم و قوای ادراک انسانها را علت این اختلاف ظاهری دانسته و سعی در رفع آنها دارد.

## ۲. دیدگاه تمایز

اولین راه‌حل دوری از جنجال حاصل از قول تعارض علم و دین که ساده‌ترین آنها نیز بود، به ذهن کم‌خردانی رسید که با از بین بردن صورت مسئله، خود را به حریم امن تمایز رساندند. آنها با جدا انگاشتن حوزه فعالیت هر یک از آن دو از جهت موضوع، روش و غایت، به نوعی سعی در حفظ مصالحت‌آمیز هر دو داشتند و تنها علم‌مداری، به معنای تنها وسیله مطمئن وصول به حقیقت را مضموم می‌دانستند.

«به طور مشخص‌تر، طرفداران این رویکرد عموماً تأکید می‌کنند که بازی علم، آن است که جهان طبیعی را بررسی تجربی کند؛ در حالی که نقش دین، آن است که معنای غایی را که فراتر



از جهان شناخته شده تجربی است، بیان کند. علم با این مطلب که چگونه حوادث رخ می‌دهند، سر و کار دارد و دین با این پرسش که چرا اساساً چیزی وجود دارد، به جای آنکه چیزی وجود نداشته باشد. علم با عمل سر و کار دارد، و دین با معنا. علم با مسائل حل شدنی سر و کار دارد و دین با راز ناگشودنی. علم به سؤالات خاص درباره نحوه کار طبیعت می‌پردازد، در حالی که دین به زمینه غایی طبیعت توجه دارد. علم با حقایق خاص سر و کار دارد و دین می‌خواهد توضیح دهد که چرا ما اساساً به دنبال یافتن حقیقتیم». (هات، ۱۳۸۲، صص ۴۱-۴۰)

در قرن بیستم، پیروان مکاتب نو ارتدکسی، اگزیستانسیالیسم، پوزیتیویسم و فلسفه مبتنی بر زبان متعارف، هر یک به نوعی به تبیین علم و دین رأی داده‌اند که پیش‌تر به آنها اشاراتی شد. البته بعضی عاقلان اعتقاد دارند که این رویکرد هر چند یک تقریب اولیه مفید است، اما امور را در یک بن‌بست نوید کننده رها می‌کند.

دکتر قراملکی طرفداران این رویکرد را به پنج دسته تقسیم کرده است:

۱. آنان که معتقد به ابزار انگاری در علم هستند؛
۲. آنان که به ابزار انگاری در دین باور دارند؛
۳. آنان که معتقد به تفکیک زبانی در تنوع طولی زبان هستند؛
۴. آنان که تفکیک قلمرو علم و دین را مد نظر قرار داده‌اند؛
۵. کسانی که به تفکیک در اهداف، غایات و جهت‌گیری‌های علم و دین

می‌پردازند. (فرامرز قراملکی، ۱۳۸۱، ص ۲۱)

### ۳. دیدگاه تلاقی

در رویکرد سوم، آنان که تمایل به تمایز حوزه‌های علم و دین نداشتند و از طرفی پذیرایی هماهنگی مصنوعی و تلفیقی آن حوزه‌ها نیز نبودند، هر چند به صورت ظاهر پذیرای تفاوت بین زبان و اصطلاحات علم و دین بودند، اما نمی‌توانستند به راحتی از تعاملات واقعی و حقیقی چشم‌پوشی کنند.

این رویکرد در پی یک بحث آزاد میان متکلمان و دانشمندان صورت می‌گیرد تا بدون اینکه ضرورتاً ادغام و تلفیقی بین آن دو ایجاد شود، مصالحه و تعاملی تعالی‌بخش برای فهم و درک آدمیان به همراه داشته باشد.

#### رویکردهای علم دینی در جهان کنونی با تأکید بر نسبت میان علم و دین ❖ ۱۳۵

«رویکرد تلاقی بر آن است که دانش علمی می تواند افق ایمان دینی را وسعت بخشد و دیدگاه ایمان دینی می تواند شناخت ما را از جهان عمیق تر سازد». (هات، ۱۳۸۲، ص ۴۰)

این تلاقی ها به روشهای گوناگونی صورت می پذیرد: گروهی با تکیه بر فلسفه پویشی و قول وحدت ارگانیک علم و دین در این راه می کوشیدند و گروهی دیگر با پیشنهاد «اصل مکملیت» سعی در روشنی بخشیدن منازعات تاریخی موجود و رفع آنها داشتند. (پترسون، ۱۳۷۶، ص ۳۵۸)

بررسی های اخیر فلسفه علم (در دوران مابعد اثبات گرایی) درباره سرشت فرهنگی و تاریخی شناخت علمی نیز جهت گیری دیگری در بسط این رویکرد است. از آن جمله، رئالیسم انتقادی (در برابر نوع خام آن) در مورد چگونگی شناخت، مدعی است که متعلقات معرفت بشر (فیزیک و متافیزیک) بزرگ تر از آن هستند که ذهن انسانی بتواند بر آنها احاطه پیدا کند. بنابر این، این معارف همواره باید در حال تصحیح و تکمیل خود باشند.

#### ۴. دیدگاه تأیید

کسانی که به این رویکرد اعتقاد دارند، معادلهای تقریب<sup>۱</sup> و حمایت<sup>۲</sup> را برای آن به کار برده و اذعان می دارند: «دین عمیقاً مؤید کل فعالیت های علمی است» یا اینکه: «دین اساساً تمایل متواضعانه به دانستن را تقویت می کند». (هات، ۱۳۸۲، ص ۵۰)

البته اینان سعی در پاکسازی مفهوم علم دارند و آن را از علم مداری یا ادعای برخوردار از دانایی مطلق جدا می کنند. همچنین بوالهوسی های لذت گرایانه، قدرت مآبانه یا امنیت خواهانه بشری را از علاقه بی حب و بغض به دانستن و حقیقت طلبی جدا می کنند و علم را اصولاً «تلاشی متواضعانه ولی پر ثمر برای درک بخش کوچکی از واقعیت، به نحو تجربی اما تا حد ممکن دارای وضوح ریاضی» می دانند.

در این رویکرد دین به عنوان پشتیبانهای تأیید کننده و اعتماد دهنده، مبنای حرکت های علمی برای معنایابی و کشف حقایق است؛ تا آنجا که علم بدون این مبنا امکان رشد نمی یابد. «بنابر این، ایمان، به معنای یک اطمینان اساسی به معقولیت نامحدود واقعیت، مخالف علم نیست، بلکه سرچشمه واقعی آن است. کار دین این نیست که خود را به عنوان رقیبی در کنار علم برای پاسخ به سؤالات علمی مطرح سازد، بلکه کارش این است که اطمینان دانشمندان به انسجام واقعیت را تأیید کند». (همان)

---

1. Thinning Strong  
2. Supporting

### بحث و نتیجه گیری

سخن گفتن از ترکیب علم و دین شگفت آور است. اندیشمندان عرصه‌های علمی و فلسفی، ترکیبی از علم و دین را بی‌درنگ محکوم به بی‌معنایی می‌کنند و مطرود می‌شمارند. علم به عنوان شاخه‌ای از معرفت آدمی، روش و ساختار منطقی خود را ضرورتاً از پیش فرضهای دینی نمی‌گیرد. بنابر این، پیش‌فرضهای دینی را نمی‌توان برای علم، لازم و ضروری دانست، بلکه مجموعه مفروضات دینی، یک سلسله از مجموعه شروط کافی روش‌شناسی علم را فراهم می‌کند. بحث رابطه بین علم و دین، بحث زنده و پویا و مسئله امروز جامعه علمی حوزه و دانشگاه ماست. علم در روایت مابعد اثبات‌گرا، امکان ترکیب با معرفتهای غیر علمی، از جمله معرفت دینی را دارد. دین، همچون معرفتی مقدم بر علم، منبع الهامی برای مفاهیم، فرضیه‌ها، مدلها و سبک تبیین خواهد بود. آوردن پسوند پس از «علم»، لزوماً جولانگاهی برای نسبت‌گرایی معرفت‌شناختی فراهم نمی‌آورد، بلکه حکایت از نسبت‌گرایی معرفتی علم دینی است.

نسبت علم و دین نباید ساده انگاشته شود و نیز نباید شقوق مختلف آن و مقامهای مورد بررسی آن با هم خلط شوند. اگر کسی درباره نسبت علم و دین اظهار نظر کرد، باید دید که ادعای وی پاسخ به کدام یک از سؤالات تجزیه شده است و سخن او ناظر به کدام مقام است. در این نوشتار و به طور کلی در مبحث نسبت علم و دین، منظور از علم، معنای خاص آن می‌باشد. در نگاه جامع به دگرگونی‌های علم‌شناسی در تاریخ تفکرات غرب می‌توان سه مرحله را از یکدیگر متمایز ساخت: روایت ماقبل اثبات‌گرا، روایت اثبات‌گرا و روایت مابعد اثبات‌گرا. در تاریخ الهیات غرب، حداقل دو نوع رویکرد کلی نسبت به دین و چیستی آن وجود داشته است. رویکرد اول دین را مجموعه‌ای از اعتقادات می‌داند که نقش انسان در اینجا تنها تسلیم و رضا در مقابل اراده و خواست الهی است. در رویکرد دوم، تجربه دینی اساس و بنیاد دین است. برخی دین را حاوی همه حقایق هستی و پاسخگوی همه نیازهای آدمی دانسته و انسان را در دستیابی به این معارف توانا می‌دانند و برخی دیگر با تفکیک مقام تعریف و مقام تحقق در هر معرفتی و بر مبنای کل‌گرایی و کثرت‌گرایی معرفت‌شناختی به قبض و بسط تمامی معارف از جمله معرفت دینی رأی می‌دهند. عده‌ای نیز با بشری توصیف کردن معرفت دینی، به آن خاصیت هرمنوتیکی می‌دهند و از فراگیری میان معارف دینی و غیر دینی و حتی تأثیرپذیری معرفت دینی از انتظارات و پیشینه‌های ذهنی

### رویکردهای علم دینی در جهان کنونی با تأکید بر نسبت میان علم و دین ♦ ۱۳۷

عارفان دینی سخن می‌گویند. بعضی هم با نقد و بررسی و اصلاح و تکمیل نظرات قبل، به نظریه‌گزیده‌گویی در معرفت دینی روی می‌آورند. تعارضها و چالشهای بین دین و علم، ناشی از عواملی مانند زمینه‌های روان‌شناختی، زمینه‌های جامعه‌شناختی، زمینه‌های موجود در کشیشان مسیحی، علل و زمینه‌های موجود در دانشمندان علوم تجربی و نارسایی‌های موجود در حوزه‌های پژوهش علم و دین است. نظریات مختلف در مورد نسبت علم و دین نیز شامل تعارض، تمایز، تلاقی و تأیید می‌باشد.



## منابع

۱. آرتور برت، ادوین (۱۳۸۰)؛ **مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین**، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، علمی و فرهنگی.
۲. باقری، خسرو (۱۳۷۴)؛ **هویت علم دینی**، فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال اول، سال اول، ص ۶.
۳. پترسون، مایکل (۱۳۷۶)؛ **عقل و اعتقاد دینی**، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو.
۴. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۸)؛ **فلسفه دین**، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۵. رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۱)؛ **رابطه علم و دین در غرب**، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۶. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶)؛ **علم چیست، فلسفه چیست**، تهران، طلوع آزادی.
۷. شوقمند، عباس (۱۳۷۸)، **یک کتاب در یک مقاله «معرفی کتاب دین در عهد علم»** (اثر لان جی باربور)، فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال پنجم، ش ۲۰، ص ۱۳۴.
۸. ظهیری، سید مجید (۱۳۸۱)؛ **درآمدی روش شناختی بر مسئله نسبت علم و دین**، *اندیشه حوزه*، ش ۳۴، ص ۴۰-۴۱.
۹. فتحعلیخانی، محمد (۱۳۷۷)؛ **«علم دینی»**، فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال چهارم، ش ۱۶ و ۱۷، ص ۷۴.
۱۰. فرامرز قراملکی، احمد (۱۳۸۱)؛ **«مسئله نسبت علم و دین»**، *اندیشه حوزه*، ش ۳۴، ص ۱۷-۲۶.
۱۱. فعّالی، محمدتقی (۱۳۷۷)؛ **درآمدی بر معرفت شناسی دینی و معاصر**، قم، نشر معارف.
۱۲. گلشنی، مهدی (۱۳۸۲)؛ **لزوم توجه به رابطه علم و دین**، پژوهش، ش ۶.
۱۳. لازی، جان (۱۳۶۲)؛ **درآمدی تاریخی به فلسفه علم**، ترجمه پایا، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۴. هات، جان اف (۱۳۸۲)؛ **علم و دین از تعارض تا گفتگو**، قم، طه.